

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۳).

#### وقتی انسان حق اعتراض به خدا را دارد

چند بحث مشکل و دارای دست انداز در این آیاتی است که داریم می خوانیم. یکی خود آیه ۱۹ است که چیزی به نام «فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» دار، می گوید: ای اهل کتاب «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا»؛ رسول ما آمد، «يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»؛ که برای شما در فتره از رسل، تبیین کند، «أَنْ تَقُولُوا»، یعنی «أَنْ لَا تَقُولُوا»؛ مباد این که بگویید «مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»؛ بشیر و نذیری برای ما نیامد، «فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ»؛ برای شما بشیر و نذیر آمد. «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». معنی آیه که روشن است الا خود «فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ».

این فتره که از ریشه‌ی «فَترَ» است و ماء فاتر: به آب ولرم آب فاتر می گویند؛ یعنی آبی که دارد گرم می شود منتها هنوز گرم نشده است. این دوره‌ی فتره رسل را دوره‌ای می گویند که مدتی است رسل نیستند. یکی این بحث است که دوره‌ی فتره از رسل یعنی چه؟ و اصلاً ما چنین چیزی را قبول داریم و این که قبول داریم دقیقاً چیست؟ با توجه به آیات دیگر این خودش یک بحث می شود.

یک سؤال دیگر هم مطرح است آیه ۲۰ که دارد: «إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا»؛ ما شما را انبیاء کردیم، ملوک کردیم، «وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ و به شما چیزی دادیم که احدی از عالمیان را چنین چیزی ندادیم. یعنی مثل یک نوع برتری که «وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا»؛ خدا چنین چیزی به شما داد مثل این که برتری ویژه‌ای در قوم بنی اسرائیل دارد دیده می‌شود، این هم مشکل دوم.

از همه بدتر همین آیه ۲۱ است که رسماً حرف صهیونیست‌ها است! و این که «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»؛ موسی به قوم خود می‌گوید: وارد این سرزمین مقدس شوید، وارد سرزمین موعود شوید که «كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»؛ خدا برای شما این را قرار داده، این سرزمین موعود شما است. «وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ آن موقع ردّ به عقب هم نکنید، پشت نکنید، یعنی محکم به قضیه بچسبید!

خوب است که بعضی افراد که زیاد شبهه می‌کنند، بعضی از آیات را نمی‌بینند! وگرنه خودش محلّ مشکل می‌شد. این هم یک آیه‌ی فوق العاده‌ای است که در قرآن وجود دارد، باید پاسخ این را بدهیم. سعی می‌کنیم در همین فرصت پاسخ هر سه مورد را بدهیم، ممکن است جواب این سوالات طول بکشد؛ چون می‌خواهیم زوایای پنهان قرآن را مقداری باز کنیم.

- آیه ۲۰ اول آیه حضرت موسی می‌گوید بعد آخر خدا «أَتَاكُمْ» می‌گوید؟

- نه! ترجمه‌ی دقیق آن را کردم «أَتَاكُمْ»؛ یعنی خدا به شما داد. «أَتَا» یعنی «أَتَى اللَّهُ بِكُمْ»،

«أَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ آنچه که به احدی از عالمین نداد و به شما داد.

**هرگز زمین از رسل خالی نمی ماند**

آیه ۱۹ بحث فتره از رسل است و ما چنین معنی را کلاً قبول نداریم که دوره‌ای است **حجّت** بر بشر وجود ندارد، این را در خود آیات قرآن که بگردید می‌بینید که آیات قرآن این نکته را می‌گوید که «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد: ۷)؛ برای هر قومی خدا هادی می‌فرستد، یعنی این‌طور نیست که زمین از

هدایت خدا یک موقعی پاک بشود! با این فتره از رسل می خواهیم برخورد دقیق و اجتهادی با قرآن بکنیم، شما در شاهد‌های داخلی آیه نگاه کنید می‌گوید: ما در فتره از رسل رسول فرستادیم که نگویید «ما جاءنا من بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»؛ که این را نگویید. پس اگر چیزی به نام فتره از رسل وجود داشته باشد که رسول نیاید، ما حقّ اعتراض داریم، می‌گوییم: «ما جاءنا من بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ». در شاهد داخلی خود آیه می‌گوید ما رسول را در فتره از رسل آوردیم، برای این که نگویید رسول نبود، «ما جاءنا من بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ». پس یعنی این که اگر ما رسول نمی‌آوردیم، اگر چیزی به نام فتره از رسل وجود داشته باشد که رسالت رسل وجود نداشته باشد، ما به خدا اعتراض می‌کنیم می‌گوییم «ما جاءنا من بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»؛ بشیر و نذیر نیارودی!

این معادل آیه سوره مبارکه نساء است. آیه ۱۶۴ را نگاه کنید «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»، قصه‌ی یک سری از رسل را برای شما گفتیم قصه‌ی کثیری از رسل را هم نگفتیم؛ یعنی بسیاری از رسل وجود داشتند که ما قصه‌ی آنها را نگفتیم. «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا». «رُسُلًا»، این رسل چه کسانی هستند؟ «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»؛ رسل به عنوان مبشّر و منذر، «لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»؛ تا این که برای مردم علیه خدا حجت باقی نماند؛ یعنی اگر رسل نمی‌آمدند مردم علیه خدا می‌توانستند احتجاج کنند، می‌گفتند تو رسل نفرستادی ما گمراه شدیم، می‌خواستی رسل بفرستی! لذا اگر چیزی به نام فتره از رسل وجود داشته باشد، دوره‌ای به نام فتره رسل که در حقیقت جامعه با انبیاء گرم نشده، چون می‌دانید جامعه با حضور انبیاء گرم می‌شود.

ماء فاتر به آب ولرم می‌گویند، حضور انبیاء است که یک جامعه‌ی انسانی را گرم می‌کند، در دوره‌ی فتره از رسل عالم داغ نمی‌شود. اگر به این معنا باشد که رسالت رسل نباشد و حجت‌ها وجود نداشته باشد، این فتره از رسل را ما اصلاً قبول نداریم. به شاهد خارجی آیاتی؛ مثل «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ خدا برای هر قومی هادی دارد و به شاهد داخلی خود آیه که می‌گوید: «يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى

فَتْرَةَ مِنَ الرَّسُولِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»؛ تا مبدا شما چنین حرفی بزنید، پس معلوم است اگر رسل نباشند آدم چنین حرفی می زند.

- مبشر و منذر از کجا معلوم می شود که حتماً باید رسول باشد؟ هادی برای هر قومی از کجا معلوم که حتماً باید رسول باشد؟

- من نگفتم حتماً باید رسول باشد! گفتم اگر به این معنا باشد که حجّت عصر وجود ندارد، حجّتی وجود ندارد، اگر از فتره رسل کسی چنین تعریفی کند. کما این که در کتب کلامی گاهی اوقات می روید می بینید که تعریف از فتره رسل یعنی دوره ای بود که اصلاً دوره ای جاهلیت در عالم بود، رسالتی نیامده بود گویی زمین رها شده بود! این را به عنوان دوره ای فتره از رسل در کتب کلامی می بینید! حال آن که آیهی قرآن دارد می گوید اگر فتره از رسل به این معنا باشد که رسالت رسل و هدایت رسل وجود نداشته باشد، مردم اعتراض می کنند می گویند «ما جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»، می گویند «لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» گویی خدا مدتی زمین را بدون حجّت ها رها کرده است، این تعبیر فتره از رسل می شود و ما چنین تعبیری را اصلاً قبول نداریم.

ممکن است رسول به عنوان رسول نیاید، ولی دارد چه اتّفاقی می افتد؟ اگر آدم بر بام هستی بنشیند شاید بتواند تحلیل کند که چرا دوره ای به نام فتره از رسل قبل از پیامبر درست شد؟! شما ببینید چرا دوره ای به نام غیبت نیم بند ائمه قبل از غیبت کبرای ائمه اتّفاق افتاد؟ این نوعی آمادگی بشر است، وقتی بشر می بیند ائمه رفته رفته از دسترس خارج هستند آمادگی برای دوره ای غیبت کبری است. حالا صحنه را عقب تر بیاورید! دوره ای فتره از رسل را خدا رقم زده که رسل «بعنوانه» نیستند، یعنی رسول نیستند، ولی اصلاً قبول نمی کنیم که حجّت هم نیست، حجّت عصر در زمین وجود دارد، شکی نیست. هادی برای همه ی اقوام وجود دارد، شکی نیست، این حجّت وجود دارد و رسل نیست، این را به عنوان فتره از رسل می شود تعبیر کرد و گفتیم به شواهد خارجی و شاهد داخلی خود آیه است؛ یعنی بشارت و انداز وجود دارد چون می گوید اگر

نمی‌آوردیم شما می‌گفتید «ما جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»، پس اگر رسلی نیست و حجّت‌ها توسط غیر رسل وجود دارد، او همان نقش رسل را بازی می‌کند که «جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ»؛ بشیر و نذیر ما هستند. یعنی پا جای پای رسلی گذاشته که «مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» هستند.

این‌ها هم حجّت‌هایی هستند که رسول نیستند که اگر این‌ها نبودند می‌گفتند «ما جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»، پس این‌ها هم جایگزین آن‌ها هستند، پس این‌ها هم «مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» هستند. این همان چیزی است که در موقع غیبت رسل می‌بینید غیبت حجّت‌ها نیست، حجّت وجود دارد، بشیر و نذیر وجود دارد. الآن کماکان، «فی زماننا هذا» دوره‌ای است که اگر بگویید رسل نیست «ما جَاءَنَا»، می‌شود، باز ما اعتراض می‌کنیم که «ما جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ». پس الآن هم همان حجّت رسل وجود دارد، باید حجّت رسل وجود داشته باشد، رسالت رسل هم باید وجود داشته باشد. این‌ها است که طرح بحث ولایت است، می‌بینید وقتی در Context و متن سوره حرکت می‌کنید، می‌بینید یکضرب بحث ولایت می‌شود. وگرنه اگر رسالت رسل وجود نداشته باشد ما باز این‌جا به خدا اعتراض می‌کنیم، همین الآن هم اعتراض می‌کنیم. چون این حکم مقطعی خدا نیست که «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»، قبلاً همین آیه بوده و الآن هم همین آیه است.

- قبل از حضرت رسول اگر مبشّرین و منذرین بودند چرا جامعه به این جهالت رسیده است؟  
اگر بگوییم انسان‌ها بودند وقتی که پیامبر آمد همان انسان‌ها رشد کردند.

- برای همین آن موقع بحث موسی را می‌کند. اجمالاً این را قبول کردید که اگر به این معنی باشد خدا زمین را از حجّت‌ها رها کرده؛ یعنی دوره‌ای را برای زمین پیش‌بینی کرده که دوره‌ی جاهلیت است، چنین دوره‌ای را خدا درست نکرده چنین دوره‌ای را مردم درست کرده‌اند!

**فترت رسل با وجود رسل!**

**جاهلیت نتیجه عملکرد بشر**

- این به خاطر نبود مبشّر و منذر بوده؟

- نه! می‌خواهم بگویم اتفاقاً با همین بحثی که ما الآن کردیم نه به واسطه‌ی نبود رسل و نبود حجّت‌ها، که اگر نبود رسل به معنای نبود حجّت‌ها باشد ما به خدا اعتراض می‌کنیم می‌گوییم «ما جاءنا من بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ» در دوره‌ی فتره اگر به این معنا باشد آیا در دوره فتره نمی‌توانستند به خدا اعتراض کنند و بگویند «ما جاءنا من بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»؟ شاهد داخلی آیه می‌گوید اگر این دوره‌ی فتره، وقتی رسول نفرستادیم حالا فرستادیم برای این که کسی «ما جاءنا من بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ» نگوید، دوره‌ی فتره آن‌ها «ما جاءنا من بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ» می‌گفتند. پس بشیر و نذیر در دوره‌ی فتره بوده و دوره‌ی فتره بوده؛ یعنی شما باید این دو معرفت را با هم جمع کنید که بشیر و نذیر بوده و دوره‌ی فتره بوده، طبق شاهد داخلی و خارجی خود آیه. این دو را که با هم جمع کنید به دست می‌آید که خدا برای زمین دوره‌ای به نام جاهلیت رقم زده بود، جاهلیت نتیجه‌ی عملکرد خود بشر به خاطر اهمّیت ندادن به حجّت‌ها بود؛ یعنی حجّت‌ها را تحویل نگرفته بودند و الا خدا چنین صحنه‌ای را به وجود نیاورده بود. حال آن که شما در کتب کلامی ببینید فاصله‌ی بین عیسی تا رسول خدا را به عنوان دوره‌ی فتره چه تبیینی می‌کنند، این مستفاد می‌شود که گویی خدا یک مرتبه زمین را رها کرده است، در حالی که خدا «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، هادی فرستاده، منذر فرستاده است.

سوره رعد، آیه ۷، ص ۲۵۰ را بیاورید «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»؛ کفار می‌گویند: چرا بر او آیه‌ای از جانب پروردگار نازل نشده است؟ آن‌ها دنبال غیر قرآن می‌گردند. خیلی وقت‌ها آیه و نشانه را چیزی می‌داند که کسی کار خیلی عجیبی انجام دهد، ولی کسی که با قرآن هدایت نشود، با چیز دیگر هدایت نمی‌شود، آن‌ها دنبال این بودند که یک کار دیگر، یک چیز دیگر باشد. خطبه قاصعه امیر المؤمنین را ببینید وقتی می‌گفتند اگر پیغمبر هستی آن درخت را در بیاور! درخت را درمی‌آورد می‌گفتند حالا آن را نصف کن، نصف می‌کرد، بعد می‌گفتند نصف بالا

را بگو عقب برود نصف پایین را بگو عقب برود، آن را در خاک قرار بده، انجام داد، گفتند عجب ساحری هستی! یعنی اگر آدم بخواهد قبول نکند قبول نمی‌کند و به این چیزها هم نیست، این هدایت آخرین خدا است. بعد می‌گوید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، این جا است که شما می‌بینید ائمه «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، مصداق این هادی را خودشان می‌دانند. این همین است که منذر و دعوت رسول وجود دارد، رسول وجود دارد، دعوت رسول و شخصیت رسول باقی می‌ماند، این توسط هادی اقوام که «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» انجام می‌شود.

ما همه‌ی آن‌ها را نمی‌شناسیم، خیلی از رسل را ما نمی‌شناسیم، همان‌طور که گفته «لَمْ نَقْضُصُهُمْ عَلَيْكَ»، ما نمی‌شناسیم، همین‌طور هم ائمه‌ی آن زمان را ما نمی‌شناختیم که در حقیقت چه کسانی بودند؟ یا انبیائی که کتاب نداشتند. یک سری انبیاء کتاب داشتند یک سری جزوه داشتند؛ یعنی انبیائی بودند که کتاب نداشتند و صاحب کتاب و شریعت نبودند وجود داشتند، ولی قواعد کار عالم وجود دارد؛ یعنی قواعد کار عالم را آدم می‌تواند دربیورد که چه بوده است.

### جاهلیت مدرن همسان جاهلیت گذشته

پس اگر دوره‌ای به نام دوره‌ی فتره از رسل تبیین می‌کنیم نه آن‌چنان که در کتب کلامی دارند می‌گویند، بلکه این‌طور که قرآن می‌گوید. آن موقع تقصیر دوره‌های جاهلیت برای بشریت از قبل تا الآن و الآن مربوط به خدا نیست و کمبود هدایت خدا نیست، کم گذاشتن هدایت خدا نیست، اگر خدا در هدایت‌های ابتدایی بخواهد کم بگذارد به او اعتراض می‌شود، پس این نتیجه‌ی کاری است که بشریت انجام داد. می‌بینید در یک سرزمینی به «جاهلیت جهلا» به قول امیر المؤمنین می‌رسد، البته تعبیر این جاهلیت گفتیم باید با تعابیر دین و حقایق تاریخی مساس پیدا کند تا معلوم شود الآن هم در یک جاهلیت مدرن ما داریم زندگی می‌کنیم. بشریت در یک جاهلیت مدرن دارد زندگی می‌کند و منتظر دم مسیحایی همان کسی است که هم نام پیغمبر است که آن هم نام

بباید همان کاری را انجام دهد که او انجام داد، که بشریت را از این جاهلیت مدرن خارج کند و یک نظام‌واره‌ی دیگری برای این عالم طراحی شود.

کمی صحنه را عقب‌تر بیاورید، یعنی زاویه‌ی دید را عقب‌تر بیاورید و تاریخ بشر را وقتی نگاه کنید می‌بینید دوره‌ای که به نام فتره از رسل خدا رقم می‌زند، شاید زمینه‌ای است برای دوره‌ای که دیگر رسل وجود ندارند، اصلاً خاتم النبیین است، دوره‌ی ختم نبوت است، دارای ارهاصات و آمادگی‌هایی برای بشر است که یک رسول می‌آید و تمام می‌شود، و دیگر رسالتی وجود ندارد، ولی به این معنا نیست که تبشیر و اندازی وجود ندارد، به این معنا نیست که حجتی وجود ندارد، به این معنا نیست که هادی وجود ندارد!

- سوره‌ی سجده که می‌گوید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لَتُنذِرَنَّهُ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (سجده: ۳)؛ می‌گوید از قبل برای شما نذیری نداریم.

- این‌ها همه را با هم نگاه کنیم. دقت در قرآن دقت اجتهادی است، یعنی شما «کالكلام الواحد»، این‌ها را باید همه را یک کاسه بکنید. آن جایی که گفته «ما أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ»، از قبل نذیر نیامده، با تمام این آیات که جمع شود معنای آن مشخص می‌شود، معنای آن همین می‌شود که من گفتم.

(سوال) در نهج البلاغه‌ی امیرالمؤمنین وقتی همان دوره‌ی تاریکی را دارند تصویر می‌کنند، در کلمات قصار ۱۴۷، آن جا که می‌گوید «شَبَّهَّا بِهِمَا الْأَنْعَامَ السَّائِمَةَ كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا»؛ با این که این‌ها اقرب به بهائم بودند؛ ولی «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ»؛ زمین از حجت و قائم هیچ وقت خالی نیست. «قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا»، یا ظاهر مشهور است یا خفی است، و پنهان است. زمین هیچ موقع از این حجت‌ها خالی نیست، خدا هیچ موقع زمین را رها نکرده است، سخن در این است. ولی دوره دوره‌ی بسیار تاریکی است، این به دلیل کار خود بشر است، کما



این که الان دوره‌ی تاریکی است، یعنی واقعاً ملاک‌های دین، به عنوان شاهد ملاک‌های قرآن را دربیابید کنار ملاک‌های ما بگذارید که کمی متدین هستیم، ما کم می‌آوریم! الان هم دوره‌ی جاهلیت است.

### در برده داری مدرن برده نمی‌داند که برده است!

همین الان دوره‌ی برده‌داری است منتها برده‌داری به بدترین وجه، یک موقع برده می‌داند که برده است این برده‌داری روشن می‌شود، یعنی شخص می‌داند برده است راه این که بتواند خود را از بردگی آزاد کند طبیعتاً می‌داند؛ مثلاً می‌تواند با مولای خود مکاتبه کند «عبد مکاتب» شود خود را آزاد کند، کار کند آزاد شود یا در جنگ آزاد شود یا مسلمان شود آزاد شود، بالاخره راه‌های مختلفی که برای آزاد کردن برده وجود دارد، ولی الان چنان برده‌داری وجود دارد که شخص فکر می‌کند آزادانه خود او دارد فکر می‌کند! خود او به نتیجه می‌رسد و خود او دارد تصمیم می‌گیرد و جلو می‌رود، حال آن که «العَبْدُ وَمَا فِي يَدِهِ مِلْكٌ لِمَوْلَاهُ». آن کارتل‌های اقتصادی، آن نظام صهیونیسم جهانی، آن جا «العَبْدُ وَمَا فِي يَدِهِ مِلْكٌ لِمَوْلَاهُ» بود؛ الان آن مولا دارد تصمیم‌گیری می‌کند شما چه...

### علم امروز اصلاً مقدس و پاک نیست

یکی از اقوام ما یکی از غول‌های داروسازی است، می‌گفت بحث پزشکی دست صهیونیست‌ها است، آن‌ها می‌گویند که باید در Text‌ها چه دارویی بیاید؟! و در نسخه‌ها چه چیزهایی بنویسند، اصلاً دست ما نیست! آن‌ها می‌گویند چنین دارویی باشد، Text‌های پزشکی را پر از این دارو می‌کنند، حالا این که چه عواقبی دارد مهم نیست! علم این‌طور است!

تصوّر نکنید علم یک فضای بسیار مقدّس، پاک، بدون پشت صحنه است، علم به شدت دارای پشت صحنه است که آن‌ها باید تعیین کنند چه کسی چه چیزی بخورد، چه غذاهایی باید توزیع شود، چه توصیه‌هایی روی Fitness؛ روی هیکل باید شود، هر چیزی که بگویند آن‌ها توصیه

می‌کنند که این‌جا باید چه خبر باشد! یک برده‌داری به وحشیانه‌ترین مدل، و شخص هم نمی‌فهمد، جامعه متوجه نمی‌شود الآن برده‌ی کارتل‌های اقتصادی است.

- دوره‌ی فترت که به وجود می‌آید اگر اشتباهی هزار سال اتفاق افتاده باشد و بشر منحرف شده باشد، الآن آن انحراف باعث منحرف شدن یک عده‌ی دیگر شده، آن‌ها حق ندارند جلوی خدا حجت بیاورند؟

- نه! البتّه قرآن به عنوان «يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» (اعراف: ۴۵)؛ کسانی که راه را کج می‌کنند دارای عقوبت‌های فراوانی هستند. یک عده در خانه‌ی اهل بیت را بستند، آن‌هایی که در خانه‌ی اهل بیت را بستند فاجعه است، یک عده هم به بسته شدن در خانه‌ی اهل بیت راضی شدند آن‌ها هم مقصّر هستند. برای همین امام صادق می‌گفتند: در خانه‌ی اهل بیت را بستید، می‌گفتند: ما نبستیم، گفتند یک عده بستند شما هم راضی شدید؛ یعنی رضایت به یک اتفاقی که یک عده انجام دادند.

این‌طور نیست که حجت‌ها ناکافی است، ولی کسانی که اولین مرتبه یک خبطی انجام می‌دهند، کسانی که اضلال می‌کنند، کسانی که «يَبْغُونَهَا عِوَجًا» می‌کنند دارای عذاب‌های خاصّ به خود هستند که راه‌ها را کج می‌کنند، راه‌ها را به آدم کج نشان می‌دهند. شما باز می‌بینید قرآن درباره کسانی که اوّل مقصّر هستند می‌گوید: «وَهُمْ بِدُؤُكُمُ أَوْلَ مَرَّةٍ» (توبه: ۱۳)؛ شما اوّل شروع کردید، کسانی که اوّل کاری را شروع می‌کنند. یعنی در موضع یک اشتباه کسی که اوّلین اشتباه را انجام می‌دهد، می‌گوید شما این داستان را شروع کردید، «وَهُمْ بِدُؤُكُمُ أَوْلَ مَرَّةٍ»، آن‌ها اوّل با شما شروع کردند. کسی که اوّل است، سر خطّ انحرافات می‌ایستد، البتّه او دارای عقاب شدیدی است ولی این‌طور نیست که...

**فقط مجانین و صبیان مصداق مستضعف فکری هستند**

در همین بحث سوره مائده «الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» (نساء: ۷۵) را عرض کردم که «الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ»، خلاف این چیزی که ما الآن فکر می‌کنیم، که یک سری انسان هستند حجّت بر آنها تمام نشده، و خیلی راحت این را می‌گوییم که این‌جا حجّت تمام شده، آن‌جا حجّت تمام نشده، انگار خدا یک زمینی دارد که حجّت‌ها اصلاً بر یک سری افراد تمام نمی‌شود. این چیزی که از «الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» در سوره نساء است که من در سوره‌ی مائده به مناسبتی بحث کردم، شما روایات ذیل آن را ببینید، آن‌جا اصلاً در حدّ یک سری دیوانه یا صبی را «الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» می‌گویند. البته ما مسئول تقسیم بهشت و جهنّم نیستیم، خدا می‌داند که چطور به بهشت و جهنّم برود، ولی این‌طور نیست که شما بگویید اگر ایشان دارد خبط می‌کند، شاید نمی‌داند! شاید حجّت‌ها تمام نشده! یعنی این‌قدر قضیه در «الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» گسترده نیست. خدایی که حجّت‌ها را آورده، عقل داده، فطرت داده، حجّت ظاهری داده، حجّت باطنی داده، با این حجّت‌ها مسئولیت هم می‌خواهد. بعد با همین عقل باید برود دعوت انبیاء را پیدا کند، عقل این خاصیت را دارد.

### عقل حجت را بر همه تمام کرده است

همان عقلی که شما را پیش دکتر می‌فرستد، عقل فلسفی خاصی که نمی‌خواهد! همان عقلی که شما می‌فهمید باید به دکتر بروید، آدم مریض می‌شود پیش متخصص می‌رود، پیش دکتر می‌رود، همان عقل آدم را پیش انبیاء می‌فرستد. اگر کسی نمی‌رود همان بی‌عقلی را می‌کند که بعضی به دکتر نمی‌روند،

در آیه سوره نساء همین را می‌گفت «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ» که اگر نمی‌آوردیم آن‌ها با همین عقل در صحرای محشر می‌آمدند جلوی خدا می‌ایستادند احتجاج می‌کردند، می‌گفتند می‌خواستی شخصی را بفرستی! ما در این هزار راه دنیا چطور راه را پیدا می‌کنیم؟

### عقل ضرورت وحی را می‌فهمد

خداوکیلی اگر آدم با همان عقل‌های اجمالی به شرایط خود و دنیا نگاه کند، می‌فهمد رسول می‌خواهد چنان چه ما یک دستگاه پیچیده که می‌خریم توقع داریم کاتالوگ را در دستگاه گذاشته باشد، جعبه را باز می‌کنیم تا کاتالوگ را پیدا کنیم که طریق استفاده از این دستگاه کمی پیچیده معلوم شود چیست، آن وقت شما در یک عالمی قرار گرفتید که عوالم غیب، شهادت، تأثیر عوالم غیب بر شهادت، تأثیر شهادت بر عوالم غیب، دنیا و آخرت، یعنی چیزهای که غیب است اصلاً دیده نمی‌شود، بعد طرق استفاده‌ی این را ما فکر می‌کنیم می‌توانیم پیدا کنیم! یک هزار راه تو در تو است مگر کسی به این آسانی می‌تواند؟

اگر چنین بود وحی اضافی است، کما این که ما خیلی وقت‌ها فکر می‌کنیم وحی از جانب خدا تقریباً یک Hobby بوده، یعنی یک جور اضافه کاری بوده، یا خدا می‌توانست نیاورد، ولی بهتر که آورده، یک زنگ تفریح برای ما درست کرده است. اصلاً این‌طور نیست! بدون وحی نمی‌شود زندگی کرد، اگر کسی حال خود را چنین حالی احساس کرد... بازی‌های Maze را دیده‌اید که یک خرگوش را باید به هویج برسانید، این بازی Maze را شما می‌توانید بازی کنید نه خرگوش، شما از بام نگاه می‌کنید می‌توانید خرگوش را به سمت هویج هدایت کنید. شما خود را جای خرگوش بگذارید ببینید اصلاً می‌توانید هویج را از هر راه هزار پیدا کنید؟ مگر می‌شود به همین راحتی پیدا کرد؟ باید شخص این حس را پیدا کند که ای طراح! این چه بازی است که با ما می‌کنی؟ کسی در بالا بایستد با هلی‌کوپتر به من بگوید من کدام راه را باید بروم، عقل من می‌فهمد که من محتاج به وحی هستم، عقل این را می‌فهمد.

### هر کسی خلق کرده برنامه می‌دهد

وقتی که ما برای دستگاه‌های ساده کاتالوگ می‌خواهیم، چطور می‌شود برای عالم به این پیچیدگی کاتالوگ نخواهیم؟ این همان آیه‌ی قرآن است که «یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» (بقره: ۲۱)، عبادت کنید؟ چه کسی را؟ همان کسی که برنامه می‌دهد، چه کسی برنامه

می‌دهد؟ همان کسی که خلق کرده، هر کس برنامه می‌دهد خلق کرده؛ یعنی هر کس درست می‌کند کاتالوگ می‌دهد و هر کس کاتالوگ داد به کاتالوگ او عمل می‌کنیم و این عبودیت می‌شود. این توصیف ساده‌ی خدا در بحث خلق و ربّ و عبد می‌شود، هر کس خلق می‌کند کاتالوگ می‌دهد، کس دیگر هم حق ندارد کاتالوگ بدهد! این نیست که اگر شرکت سامسونگ ماشین لباسشویی تولید کرد ال‌جی کاتالوگ بدهد، بعد بگوییم تو که ساختی کاتالوگ نده او بدهد! هر کس خلق کرده کاتالوگ استفاده را می‌دهد، او از همه محق‌تر در دادن کاتالوگ است. هر موقع کاتالوگ داد شما بر طبق آن عمل می‌کنید، در این ماشین لباسشویی پنج کیلو یا ده کیلو بیشتر لباس نمی‌ریزند، وقتی شما پنج کیلو ریختید؛ یعنی عبد هستید، یعنی وقتی گوش کردید عبد هستید. عبودیت هم همین است بیشتر از این هم نیست.

بحث مهم فترت از رسل این‌جا دارد کلید می‌خورد، که اصلاً چرا در طرح بحث‌های ولایت، بحث فترت از رسل را خدا پیش می‌کشد؟ چون بشر در بحث ولایت به بحث فترت از رسل می‌رسد؛ یعنی دوره‌ای است که عالم با رسل گرم نمی‌شود، عالم با چیز دیگری باید گرم شود. لذا این‌جا است که طرح بحث فترت از رسل را در سوره‌ی مائده شما می‌بینید. این طرح بحث ولایت که از اوّل گفته شده، شما در این بخش آیه به دوره‌ای می‌رسید که با زبان حضرت موسی دارد چیزی اتفاق می‌افتد، حرفی اتفاق می‌افتد.

(۲۰): وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا  
وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ \*

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ نعمت‌های خدا را به خودتان فراموش نکنید، به یاد بیاورید، ذکر نعمت‌ها.

این معنا در نهج البلاغه است که آدم وقتی می‌خواهد شکر کند، نعمت‌های خودش را یاد کند، اگر می‌خواهد از دیگران چیزی یاد کند نعمت‌های در دست آن‌ها را یاد نکند، مشکلات آن‌ها را یاد

کند! چرا؟ چون اگر من ببینم شما مریض هستید، می‌گویم خدایا شکر که من سالم هستم، این در نهج البلاغه است. در نهج البلاغه‌ی امیر المؤمنین است که شکر نعمت این است که به یاد بیاورید او ندارد من دارم، او مریض است من نیستم، نه این که این‌ها را بلند بلند جلوی همان شخص بگویید، مثلاً بگویید شما مریض هستید؟ الحمدلله که من نیستم! چیزهای اخلاقی را انسان خود می‌فهمد، معلوم است که بد اخلاقی است آدم این‌طور بگوید! خیلی از مسائل اخلاقی که در روایات ما آمده اصلاً با فطرت فهمیده می‌شود. این که گفته‌اند جلوی مصیبت زده‌ای از نعمت‌های خدا یاد نکنید، فطری فهمیده می‌شود چنین برخوردی درست نیست، این ذکر نعمت‌ها. منتها یک موقع ذکر نعمت سلامتی و این‌ها است که به بحث سوره مائده ارتباطی ندارد، خود خدا می‌گوید این نعمت چه نعمتی است.

۱- «إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءً»؛ وقتی خدا برای شما انبیاء قرار داد، ۲- «وَجَعَلَكُمْ مَلُوكًا»، این را باید توضیح بدهم، شما را ملوک قرار داد، ۳- «وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ یک چیزی به شما داد که به احدی از عالمین خدا آن چیز را نداد. انبیاء که مشخص است، در بحث ملوک یک تعبیر خاصی قرآن از لفظ ملوک دارد، این که شما را پادشاه قرار داد، شما را ملوک قرار داد، اصلاً این‌طور نیست؛ چون تازه از این به بعد می‌خواهد به آن‌ها بگوید وارد سرزمین مقدس شوید و حکومت تشکیل بدهید، این چطور ملوک قرار دادن است؟ تازه آن‌ها را آزاد کرده بود و به صرف آزاد کردن هم ملوک نمی‌گویند؛ یعنی صرفاً کسی را از بردگی آزاد کنند به این ملوک بگوییم حرفی است که خارج از ادبیات قرآن است.

### تعبیر منفی ملوک در قرآن

تعبیر ملوک را اگر در قرآن ببینید، می‌بینید تعبیر خوبی نیست، سوره مبارکه نمل، آیه ۳۴، ص ۳۷۹، چیزی را از قول ملکه‌ی سبا قرآن نقل می‌کند که می‌گوید: «قَالَتْ»؛ ملکه‌ی سبا گفت: «إِنَّ الْمُلُوكَ»؛ ملوک این‌طور هستند که «إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا»؛ وقتی وارد قریه شوند فساد به راه

می‌اندازند، «وَجَعَلُوا أَعِزَّةً أَهْلِهَا أَذِلَّةً»؛ عزیزان آن‌جا را ذلیلان می‌کنند. اگر کسی هم این کار را انجام دهد او جزء ملوک قرار می‌گیرد، منتها کدام عزت و کدام ذلت؟ این هم در مفاهیم قرآن فهمیده می‌شود، چون در سوره‌ی بقره است «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ» (بقره: ۲۰۶)؛ به بعضی که گفته می‌شود «اتَّقِ اللَّهَ»؛ همین عزت آن‌ها را به گناه می‌کشاند، این عزت پوشالی است.

همین عزتی است که قرآن در قیامت به آن‌ها می‌گوید: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (دخان: ۴۴)، این آتش جهنم را بچش تو همان عزیز هستی. این عزت‌ها عزت‌های بی‌خودی است، عزتی بر غیر مدار قرآن و وحی است. شخص عزت پیدا کرده وقتی به او می‌گویند فلان کار را انجام بده می‌گوید من؟ من عمراً چنین کاری نمی‌کنم؛ یعنی این را برای خود کلاس می‌داند، آدم باکلاس، می‌گوید من با این‌ها بنشینم؟ من اصلاً با این‌ها نمی‌نشینم، با این آدم پاپتی؟ این جور عزت‌هایی که آدم‌ها برای خود قائل می‌شوند، کرامت‌های بی‌خودی است که برای خود قائل می‌شوند.

عزت و کرامت هم باید در پرتو قرآن معنا شود، در پرتو «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳) باید معنا شود وگرنه «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» می‌شود.

«أَفَسَدُّوْهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةً أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»، و این چنین می‌کنند. این عبارت اگر عبارت خود خدا باشد «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» مهر تأیید به حرف ملکه‌ی سبا است، اگر ادامه‌ی عبارت ملکه‌ی سبا باشد، سکوت قرآن باز هم مهر تأیید است، یعنی فرقی در این زمینه نمی‌کند بگوییم «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» این حرف خدا است یا تتمه‌ی حرف ملکه‌ی سبا است؛ چون قرآن که کتاب قصه نیست، که یک چیزی را نقل کند یک چیزی را همین‌طور رها کند، بگوید فلان جا چنین چیزی را گفتند، فلان کس فلان حرف را گفت.

این را به عنوان نکات زبان قرآنی عرض کردیم که اگر قرآن در مقابل حرف کسی سکوت کند ولو این که ملکه‌ی سبا باشد این به معنای تأیید بر این قول است. اگر این قول تأیید شده‌ی

خدا است این است که «إِنَّ الْمُلُوكَ»؛ ملوک این طور هستند، «إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا». پس این تعبیر تعبیر خوبی نیست و ملوک هم این طور است. دوستان طلبه می دانند این جمع محلی الف و لام است، جمع محلی به الف و لام یعنی جمع الف و لام دار، ملوک، الملوک، یعنی چه؟ افاده‌ی چه چیزی می کند؟ عموم، افاده‌ی عموم می کند؛ یعنی همه‌ی ملوک این طور هستند، یعنی هر کس ملوک است. پس اگر این طور است تعبیر ملوک تعبیر خوب و مثبتی نیست.

### تعبیر مثبت از ملوک در قرآن

جای دیگر به عنوان یک حرف شاخص ما ملوک داریم، این آیه سوره مبارکه نساء را ببینیم که ائمه در آن روی شخصیت خود خیلی مانور داده‌اند، آیه ۵۴ سوره مبارکه نساء، «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ یا این که این‌ها دارند حسادت می کنند، آیات بالایی را نگاه کنید «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ» (نساء: ۵۱)؛ نمی بینی کسانی که نصیبی از کتاب پیدا کرده‌اند، «يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ»؛ دارند به جبت و طاغوت ایمان می آورند؟ «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا»؛ به کفار می گویند که شما از این‌ها هدایت یافته تر هستید. آن‌ها آمده بودند به اهل کتاب می گفتند شما که اهل کتاب هستید، این حرف‌ها را چطور ارزیابی می کنید؟ آن‌ها می گفتند کار شما درست است. شما از اینها هدایت یافته تر هستید، این‌ها بی خود می گویند! «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ»، یعنی کسانی که خدا آن‌ها را لعنت کرده، «وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ نَجِدَ لَهُ نَصِيرًا \* أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ»؛ آیا نصیبی از ملک برای همین اهل کتاب بوده است؟ «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا»؛ آن موقع نقیری را، به اندازه‌ی پشت هسته‌ی خرما را به مردم ندهند؟ «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ یا این که این‌ها به مردم دارند حسادت می کنند.

مردم با وجود ائمه ملک عظیم می یابند



تفسیر علامه طباطبایی را بخوانید برای این توضیحی می‌دهد که خیلی توضیح جالبی است، نتیجه آن این است مثل همین ادبیاتی که ما می‌گوییم کسی صحبتی می‌کند حسادت به بنده است، به مردم می‌گوید حسادت نکن، مردم را اذیت نکن، مردم یعنی من. «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟» یا این‌ها دارند حسادت می‌کنند نسبت به آن چیزی که خدا از فضل خود به مردم دارد می‌دهد.

«فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ ما عطا کردیم، به آل ابراهیم کتاب دادیم، حکمت دادیم، «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ و به آن‌ها ملک عظیم دادیم. شما می‌بینید که قرآن هیچ ملکی را برای آل ابراهیم درست نمی‌کند الا یک چیزی که در ملک سلیمان است، وگرنه آل ابراهیم کجا ملک داشتند؟! کجا پادشاهی به این معنا داشتند؟ این که ائمه می‌گویند خدا به ما ملک عظیم داد. خدا چه ملک عظیمی به ائمه داد؟ اصلاً ائمه‌ی ما ملک نداشتند. جز امیر المؤمنین که در دوره‌ی چهار سال و نه ماهه دارای حکومت بودند، هیچ‌کدام از ائمه‌ی ما دارای حکومت نبودند، چیست که ائمه می‌گویند خدا به ما ملک عظیم داد؟ آن موقع در روایات نگاه می‌کنید، این بحث را من مفصلاً در بحث ملک عظیم کردم فقط جهت یادآوری عرض می‌کنم.

در کافی، جلد ۱، ص ۱۸۶ با سند بسیار عالی، می‌گوید: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ خدا به آن‌ها ملک عظیم داد؛ یعنی «قَالَ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ»؛ خدا طاعت مفترض داد، طاعت مفروض داد، طاعتی داد که این طاعت واجب است، چنین طاعتی را خدا به آن‌ها داد که اطاعت از این‌ها واجب است، آن اطاعتی که واجب است خدا داد، خدا ملک عظیم داد یعنی این را داد. این یک روایت.

همین جلد ۱، ص ۲۰۶، حدیث پنجم، باز با سند بسیار خوب، دارد: «فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا قَالَ جَعَلَ مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأئِمَّةَ فَكَيْفَ يُفَرِّقُونَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَيُنْكِرُونَهُ؟» خدا انبیاء و ائمه را در آل ابراهیم

قرار داد، چطور آن را اقرار می‌کنید؟ «وَيُنْكِرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِ مُحَمَّدٍ)»؛ چطور به آن‌ها داد و اقرار می‌کنید که خدا به آن‌ها انبیاء و رسل و ائمه داد و چرا این‌جا انکار می‌کنید؟! «قَالَ قُلْتُ»؛ این بُرید عجلی است که می‌گوید: گفتم قسمت «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» چه می‌شود؟ «قَالَ الْمَلِكُ الْعَظِيمُ»؛ ملک عظیم این است که «أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أُمَّةً»؛ خدا در میان این‌ها ائمه بگذارد، «مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ فَهُوَ الْمَلِكُ الْعَظِيمُ»؛ ملک عظیم این است که ملک و پادشاهی که آن پادشاهی، پادشاهی مورد رغبت خدا باشد، آن چیزی است که ائمه‌ی مفترض الطّاعه بین آن‌ها بگذارد که بگوید این را اطاعت بکنید که اطاعت این عدل اطاعت خدا باشد. یعنی این‌ها را اطاعت بکنید، خدا را اطاعت کردید. به این‌ها ملک داد، یعنی به آن‌ها طاعت مفروضه داد.

اگر این تعبیر از ملک را در آیه متوجه بشوید، بیایید حرف حضرت موسی را یک مرتبه‌ی دیگر ترجمه کنیم. خدا در بین شما انبیاء قرار داد و شما را ملوک قرار داد، شما را ملوک قرار داد یعنی چه؟ در شما، همان‌طور که ممکن است بگویید این‌جا دارد: «جَعَلَكُمْ مُلُوكًا» یعنی همه‌ی شما را ملوک قرار داد، این مثل همان عبارت آیه‌ی سوره‌ی قصص است که «وَنَجْعَلُهُمْ أُمَمَةً» (قصص: ۵)؛ ما آن‌ها را ائمه قرار دادیم، یعنی در میان آن‌ها ائمه قرار دادیم. نه این‌که همه‌ی آن‌ها را امام کردیم. به این معنا همه‌ی آن‌ها را امام کردیم که در میان آن‌ها ائمه‌ای مفترض الطّاعه قرار دادیم. شما به پادشاهی رسیدید، خدا در میان شما انبیاء قرار داد «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا» و شما را ملوک قرار داد، پادشاه قرار داد. چه پادشاهی؟ همین پادشاهی مثبتی که در این «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» است؛ یعنی در میان شما کسانی را قرار داد که مفترض الطّاعه هستند. شما این‌طور ملوک شدید.

### جواب شبهه دوم

«وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» و خدا چیزی به شما داد که به احدی از عالمیان نداد. این‌که در فقره‌ی آخر این‌جا دارد، شبهه‌ی دومی است که امروز می‌خواهیم از آن بحث کنیم، این

اصلاً به معنای برتری قوم بنی اسرائیل نیست، چرا؟ این ادبیات قرآن است. ما یک جای دیگر این معنا را توضیح دادیم، کجا؟ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۴۲، ما در بحث‌های تفسیری این را دو جا عرض کردیم، یکی در آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی آل عمران به مناسبت بحث حضرت صدیق‌های طاهره بحث کردیم. این یک شبهه‌ای است که «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ»، ملائکه به مریم گفتند: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ فرد می‌گوید: ملائکه گفتند، خب اشتباه کردند! دقت کن که این را، ملائکه گفتند! «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ»؛ خدا تو را برگزید «وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ و تو را بر همه‌ی زنان عالم برگزید.

بعضی‌ها آمدند جواب بدهند، بگویند نساء عالمین تا زمانی است که این ملائکه گفتند، یعنی تا زمان حضرت مریم است. این تعبیر، تعبیر وحشتناکی از قرآن است. چرا؟ به جهت این که اگر واقعاً بشود یک چنین تعبیری کرد که همین عالمین را گفته اند عالمین تا آن موقع. اگر بشود چنین چیزهایی گفت، آن موقع پیغمبری که گفتند این «كَافَّةً لِلنَّاسِ» (سبأ: ۲۸) است، برای کل عالمین است، یعنی تا عالمین زمان پیغمبر! نمی‌شود چنین تعبیری کرد. آن وقت این را با نصوصی که بحث سیده نساء العالمین را در مورد حضرت زهرا می‌کند، چگونه جمع می‌کنید؟ راه جمع آن را عرض کردیم.

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ»؛ یعنی تو را برگزید، به صورت مطلق. دارد برگزیده بودن حضرت مریم را نشان می‌دهد، این هم درست است. «وَطَهَّرَكِ» تو را تطهیر کرد که این هم درست است. البته هیچ وقت این «وَطَهَّرَكِ» برابر با آیه‌ی تطهیر نمی‌شود که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳) اصلاً این آیه به لحاظ وزن آیه با آن‌ها یکی نیست! آن که به اراده‌ی الهی شده «وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ خدا شما را تطهیر کرد، تطهیر کردنی، این باز هم با «وَطَهَّرَكِ» نسبت دارد. بعد می‌گوید: «وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»، این تعبیر یعنی چه؟ چون یک مرتبه «وَاصْطَفَاكِ» را گفت، حالا این «وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» چیست؟ این است که

یک برتری خاص و ویژگی در تو قرار داد که در هیچ زنی قرار نداد و آن چه بود؟ این که تو مادر شدی بدون همسر، این ویژگی است. این تعبیری که کردید، چنین تعبیری شاهد هم دارد؟ «اصْطَفَى عَلِيَّ» به چنین معنایی است؟ چون باید شاهد طلب کنید، شما این را یک معنا کردید. باید برای این جمعی که کردید شاهد بیاورید. شاهد آن هم سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۳ را که نگاه کنید، این نکته معلوم می‌شود. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ» این دیگر کاملاً واضح می‌شود، چرا؟ چون «اصْطَفَى» اگر قرار باشد منظور برترین باشد، یا آدم یا نوح یا آل ابراهیم یا آل عمران، نفر اول یک نفر می‌شود. وقتی می‌گوید: «اصْطَفَى عَلَيَّ الْعَالَمِينَ» یعنی یک ویژگی در هر کدام از این‌ها گذاشته که این ویژگی، ویژگی خاص این آدم است.

### فضیلت مرد بر زن فضیلت عند الله نیست

ما در این جا این بحث را کردیم که هر کدام این‌ها یک ویژگی هم دارند. یک جای دیگر هم ما چنین بحثی را راجع به فضیلت در بحث‌های سوره مبارکه نساء و راجع به زن این بحث را کردیم. آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» آن جا عرض شد این به معنای فضیلت عند اللّٰهی نیست، این یک قاعده است؛ یعنی می‌گوید رجال قوام بر نساء هستند، به واسطه‌ی فضیلت آن‌ها. البتّه این بیان را خیلی تلطیف شده می‌گوید، مثل ما این قدر زمخت نمی‌گوید. نمی‌گوید «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ الرِّجَالَ عَلَى النِّسَاءِ» این طور نمی‌گوید، می‌گوید: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ به واسطه‌ی فضیلتی که خدا برای بعضی بر بعضی دیگر قرار داده «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»؛ و به واسطه‌ی خرج و هزینه‌ی اقتصادی که دارد می‌دهد. این بحث خاصّ خود را دارد، در این سوره نساء بحث آن را عرض کردیم.

این با فضیلت عند اللّٰهی، با درجه‌ی عند الله، با قواعد اصلی قرآن که اجتهادی بررسی بشود، معلوم می‌شود این فضیلت یعنی برتری در ویژگی و این وجود دارد. برتری در ویژگی‌های مدیریتی

است، برتری در همین ویژگی است. این ویژگی در آقایان تفضیل داده شده، پاشنه‌ی دنیا هم روی این نمی‌چرخد، خانم‌ها را هم در یک ویژگی‌هایی تفضیل داده است. مهم این است که در قواعد عالم این تفضیل‌ها به درد نمی‌خورد، فضیلت و درجه‌ی عند الله به درد می‌خورد و اگر نه گفتیم اگر کسی میدان مسابقه را اشتباه بگیرد و فکر بکند که مثلاً این که الآن فضیلت در این است که چه کسی بدن قوی‌تری داشته باشد، در این صورت خانم‌ها همیشه شکست خوردند! یعنی اتفاقاً این است که راه رهایی فکر است. این که ببینیم زور چه کسی بیشتر است که فضیلت نیست. میدان مسابقه را باید جایی پهن کرد که نه بین زن و مرد و نه بین زن‌ها با هم و نه بین مردها با هم هیچ تفاوتی وجود نداشته باشد، آن هم «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (حدید: ۲۱) میدان مسابقه سیرِ اِلی الله است، هر کس در این زمینه بیشتر فعالیت کرد، بین زن و مرد، بین مردها با همدیگر، بین زن‌ها با همدیگر هیچ تفاوتی در این میدان مسابقه نیست.

ولی اگر میدان مسابقه را آوردیم روی بحث حضور اجتماعی، روی بحث مدیریت، می‌بینید در خود غرب هم مردها جلوتر هستند. چرا؟ شما در همه‌ی پارلمان‌ها نگاه کنید، ببینید حضور مردها بیشتر است یا حضور زن‌ها؟ در مدیریت‌ها مردها بیشتر هستند یا زن‌ها؟ اگر شما میدان مسابقه را اشتباه بگیرید، پیشاپیش حکم به شکست را از آن ابتدا برای خانم‌ها صادر کردید، در تمام دنیا هم همین‌طور است، بحث ایران و جای دیگری نیست، لذا میدان مسابقه باید درست بنا بشود، این‌جا هم عرض کردیم که این برتری در یک ویژگی است، در همان ویژگی که برتر هستند، در همان ویژگی هم مسئول و مدیر خانه و خانواده، در حقیقت آن‌ها مدیر خانه محسوب می‌شوند. هر جایی دارای یک مدیر است، مدیر هم در عالم چیز مهمی نیست، این مهم نیست، مهم سیرِ اِلی الله آدم است. باور کنید تا کسی این‌ها را با خودش حل نکند... برای همین هم هست که همین آیه‌ی سوره‌ی نساء را وقتی عقب می‌روید، می‌خواهد پیش‌زمینه‌ها را بگوید، از آیه‌ی ۳۲ دارد پیش‌زمینه‌ها را می‌گوید که «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ»؛ تمنّی این تفضیل‌ها را

نکنید، اگر مردی با یک مرد دیگر هم یک چنین تفضیل‌هایی را تمنی بکند و آرزو بکند، او سرخورده می‌شود، باید فکر بکند من دارای چه خانواده‌ای بودم، من دارای کدام پدر و مادر بودم. بین او دارای چه وضعیتی بوده، چه خانواده و پدر و مادری بوده. یک سری ویژگی‌هایی که او در آن ویژگی‌ها برتری دارد، ولی هیچ کدام از این ویژگی‌ها به سیر الی الله انسان ربطی ندارد. انسان پسر پیغمبر باشد می‌شود پسر نوح، انسان همسر مستکبرترین مرد عالم باشد، می‌شود آسیه همسر فرعون، می‌تواند این باشد. این سیر الی الله انسان سر جای خود باقی می‌ماند.

نکته‌ی مهم در بحث فضیلت و درجه و این‌ها که باید ادبیات آن را از قرآن درآوریم که ما در جای خود درآوریم، این به معنای فضیلت عند اللهی نیست. حالا، این «وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ خدا به شما چیزی داد که به احدی از عالمیان نداد، همان چیزهایی است که در سوره‌ی جاثیه از این بدتر دارد، می‌گوید: «وَفَضَّلْنَاكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (جاثیه: ۱۶) می‌گوید خدا این‌ها را تفضیل بر همه‌ی عالمیان داد، این برای چیست؟ برای همان ویژگی‌هایی است که خدا به این‌ها داد، شرایطی که برای این‌ها از من و سلوی و از رود گذشتن و معجزات فراوان دیدن و این و آن را دیدن، چیزهایی که به این‌ها داد و به احدی از اقوام نداد. خدا برای این‌ها مسائلی را فراهم کرد که برای احدی از عالمیان فراهم نکرد، نه به معنای این است که شما گل سرسبد عالم هستید! چرا؟ چون «وَضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ وَبَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» (بقره: ۶۱) را هم برای همین‌ها داد. «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (همان: ۶۵) را هم برای همین‌ها داد، «وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ» (مائده: ۶۰) را هم به همین‌ها داد.

### در منطق قرآن هیچ قومی برتر نیست

ما اصلاً گل سرسبد نداریم، کلاً این از منطق قرآن به دور است که بخواهد یک قومی را به واسطه‌ی قوم‌گرایی را به یک گل سرسبد تبدیل کند، لذا شما حتی روایاتی که بابت مذمت اصفهانی‌ها، مذمت قمی‌ها، خوبی قمی‌ها، مذمت کوفی‌ها، مذمت بصره‌ای‌ها، خوبی کوفی‌ها؛ یعنی

کلاً مذمتی که درباره بلدان کردند، مثلاً ائمه اصفهانی‌ها را کاملاً کوبیدند. این چیزهایی که در مذمت بلدان است، فهم این‌گونه روایات به یک فهم تاریخی برمی‌گردد که شما می‌بینید علامه‌ی مجلسی ذیل همان روایات که می‌رسد، می‌رود اصفهان را بررسی می‌کند، می‌گوید در زمانی که این امام داشت راجع به اصفهان صحبت می‌کرد، اصفهان مملو از ناصبی بود که به ائمه فحش می‌دادند. «و أما الآن» که در قرای اطراف اصفهان هم می‌بینید همه شیعه و مرید اهل بیت هستند، الآن دیگر آن حکم نیست. به وضعیت برمی‌گردد و اگر نه خدا با یک بلدان که دشمن نیست.

امیر المؤمنین که با یک شهر دشمن نمی‌شود. می‌بینید گاهی اوقات به یک شهر هم گیر می‌دهد، به بصره‌ای‌ها می‌گوید: «مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ» (خطبه ۱۳) آب شما هم شور است، خوب آب قم هم شور است. وقتی می‌خواهد بگوید که شما پای کار جنگ نمی‌ایستید، همه چیز آن‌ها را سرزنش می‌کند که شما چنین افرادی هستید، «مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ»؛ آب شما هم شور است. بچه‌های شما هم فلان هستند. ببینید در نهج البلاغه به کوفه و بصره چه گیرهایی می‌دهد، بعد می‌بینید در منقبت کوفه چه روایاتی داریم، در مذمت قم و در منقبت قم چه روایاتی داریم، جمع این‌ها هیچ‌گاه به این نیست که «إذا تعارضا تساقطا» الآن این دو روایت را نمی‌گوییم. این‌ها جمع‌های خاص خود را دارد.

«أَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» یعنی خدا به شما چیزهایی داده که به احدی از عالمیان نداده است، یک ویژگی‌هایی داده، چیزهایی را بر شما تمام کرده، حجت‌هایی را تمام کرده، کارهایی با شما کرده که با هیچ کس، با هیچ قومی چنین کاری نکرده است. حالا که می‌گوید: «جَعَلَكُمْ مُلُوكًا» خدا در شما طاعت مفترضه گذاشت، در شما انبیاء گذاشت، در شما ائمه گذاشت که در حقیقت شما را ملوک کرده که اطاعت بکنید. حالا بروید حکومت تشکیل بدهید، حالا به سرزمین مقدس بروید. حالا که از دست فرعون فرار کرده بودند، حالا که دیگر در بین شما طاعت

مفترضة است، بروید و وارد سرزمین مقدّس بشوید و خدا این سرزمین را برای شما قرار داده است، این سرزمین شما است.

«وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ» نکند ارتداد پیدا کنید. این جا است که کلید بحث‌های ارتداد می‌خورد، قبل از آیات واضح در همین سوره، آیات ولایت «مَنْ يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ» (مائده: ۵۴) آن جا ارتداد باز می‌شود. این ارتداد که «وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ» به عقب رده نکنید. شما یک موقعی بودید که طاعت مفترضة در بین شما وجود نداشت، الآن زمانی است که طاعت مفترضة در میان شما وجود دارد. یعنی چیزی وجود دارد که شما وقتی این را اطاعت می‌کنید، می‌دانید اطاعت این یعنی اطاعت خدا. این نعمت بسیار بزرگی است، این نعمتی است که شما بدانید در زمانی قرار گرفتید که اگر اطاعت کسی را بکنید، این اطاعت، اطاعت خدا می‌شود. اطاعت امضاشده توسط خدا است.

برای همین است که اگر آیات را همین‌طور پایین بیایید، می‌گویید: بیایید این سرزمین را بگیرید و حکومت تشکیل بدهید که یک عده نمی‌آیند و این کار را نمی‌کنند. حالا چه شده که این سرزمین برای این‌ها است؟ آیا سرزمین از آن کسی است؟ این هم یک بحث اجتهادی و قرآنی در مجموعه‌ی قرآن است. به شاهد داخلی خود این آیات اولاً وقتی که حرف نبی را گوش نمی‌کنند، گرفتار تیه ۴۰ ساله می‌شوند. در آیه ۲۶ سوره مائده، اگر کسی حرف نبی را گوش ندهد، سرزمین مقدّس سرزمین او نیست. وقتی گوش نمی‌کنند این‌ها در بیابان ۴۰ سال گرفتار شدند، این خیلی چیز عجیبی است. وقتی این‌ها حرف نبی را گوش نکردند، خدا آن‌ها را گرفتار تیه و سرگردانی ۴۰ ساله کرد. آن جماعتی که حرف طاعت مفترضة را گوش نکنند، این‌ها سرگردان می‌شوند. این همان چیزی است که عرض کردیم که ولایت رشته‌ای است که اگر بکشید، دانه‌های تسبیح پاره می‌شود، دیگر انسجام ندارد، به هم می‌ریزد، جامعه را به هم می‌ریزد. وقتی آن عنصر محوری در آن وجود ندارد که طاعت مفترضة باشد.



## همه تحت ولایت هستند

همان اوایل سوره مائده ما این را عرض کردیم، همه تحت ولایت هستند، این نکته‌ای است که قرآن می‌گوید. یعنی مگر می‌شود کسی تحت ولایت نباشد؟ یا تحت ولایت طواغیت قرار می‌گیرد یا تحت ولایت تئوری پذیرفته شده توسط دین قرار می‌گیرد. کسی که با دست علی بیعت نکند، باید با پای معاویه بیعت کند. بالاخره باید زیر پرچم قرار بگیرد، باید فصل الخطابی به عنوان فصل الخطاب در قالب یک آدم وجود داشته باشد که کجا بجنگیم، کجا نجنگیم، کجا بیرون بیاییم و کجا بیرون نیاییم. نهایتاً می‌بینید اختیارات به نفری می‌رسد که او فصل الخطاب می‌شود.

این ادبیات قرآن است که همه باید تحت ولایت قرار بگیرند، همه تحت ولایت هستند. این‌گونه نیست که من یا تحت ولایت می‌روم یا نمی‌روم! نه! من قطعاً تحت ولایت می‌روم، فقط باید انتخاب کنم که **ولایت طواغیت** را قبول می‌کنم یا **ولایت الله** را قبول می‌کنم. ولایت الله را هم قبول می‌کنم، خود الله نیامده در زمین که حرکت بکند و راه برود. ولایت پذیرفته شده‌ی توسط الله و در مکانیزم الله را باید قبول کنم و اگر وجود نداشته باشد، در آن صورت اصلاً ولایت الله وجود ندارد. اگر آن وجود نداشته باشد ولایت الله و طریق ولایت الله وجود ندارد که این بحث‌ها را هم اوایل سوره مبارکه مائده کردیم، هم در آن بحث‌های حکومت اسلامی.

این ادبیات قرآن است، لذا کسی که زیر بار این ولایت نمی‌رود، زیر بار آن ولایت می‌رود. اگر این کار را نکنی گرفتار تبه ۴۰ ساله می‌شوی. این یک شاهد است.

## سرزمین مقدس از آن حجت عصر است

شاهد بعدی؛ آقای موسی! شما که این سرزمین را از دست این عمالقه خارج کردید که آن‌ها را از دیار خود اخراج کردید، دستور به اخراج می‌دهید که شما وارد بشوید تا آن‌ها خارج بشوند، شما برای چه دارید دیار دیگران را اشغال می‌کنید؟ چرا؟ به دلیل این‌که سرزمین برای کسی نیست، سرزمین مقدس جای انسان‌های مقدس است. سرزمین مقدس جای حجت عصر است.

سرزمین مقدّس محلّ حجّت عصر است. این‌ها را باید اجتهادی بررسی کرد، اگر بخواهید یک ظاهر قرآن را نگاه کنید، بدون توجّه می‌بینید حرفتان مثل حرف‌ها صهیونیست‌ها شد.

سوره مبارکه حشر را بیاورید. وقتی همین یهودی‌ها با حجّت عصر خود پیکار کردند، خدا این‌ها را از ملک طلق خود آن‌ها اخراج می‌کند! از خانه‌ی ملکی که واقعاً ملک خود آن‌ها است، خدا این‌ها را اخراج می‌کند. می‌گوید: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» (حشر: ۲)؛ آن خدایی که کفار را از دیار خودشان اخراج کرد، در کوچ اوّل، در همان ضربه‌ی اوّل که این‌ها خوردند. چطور می‌شود که از دیار خودشان اخراج می‌شوند؟! به خاطر این‌که دیار از آن کسی نیست، اگر کسی با حجّت عصر بجنگد، دیار از آن او نیست. اگر کسی مستضعف بشود، خدا زمین را برای مستضعفین قرار داده است، «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص: ۵)؛ در اراده‌ی خدا است که زمین را برای مستضعف قرار بدهد. این ارض مقدّس مادامی که قوم یهودی که زیر نظر موسی است و حجّت عصر است و این‌ها مستضعفین در عالم هستند، شهر مقدّس باید از دست عمالقه (نام قومی یهودی) خارج بشود و بیاید زیر دست حجّت عصر و آن‌ها حکومت را تشکیل بدهند. حالا اگر خودش مستکبر شد؛ از مستضعف به مستکبر عالم تبدیل بشود، باید خودش خارج شود.

این سرزمین مکه که از مقدّس‌ترین سرزمین‌ها است، سرزمین این‌ها بود، وقتی با حجّت عصر درگیر شدند، این‌ها را از دیار خودشان خارج کرد. مکه باید دست حجّت عصر باشد. لذا جنگ‌های ابتدایی که شما از حضرت حجّت (سلام الله علیه) سراغ دارید، این‌ها برای همین است. نگوئید کشورگشایی است! ارض مقدّس مکه باید از دست آل سعود خارج بشود، ارض مقدّس فلسطین باید از دست یهود خارج بشود. چون با حجّت عصر دارد مقابله می‌کند؛ کسی که با حجّت عصر مقابله می‌کند، باید از سرزمین مقدّس من باب «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» (نور: ۲۶) بیرون برود، باید در دست حجّت عصر قرار بگیرد. باید در دست چه کسی قرار بگیرد؟ دست مستضعف، «وَتُرِيدُ أَنْ

نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ؛ و این اراده‌ی خدا است که مستضعفین عالمین را وارثان زمین قرار بدهد. و این اراده، اراده‌ی همواره‌ی خدا است، نه این‌که ما اراده می‌کنیم بعداً چنین اتفاقاتی بیفتد! اراده فعل مضارع است، «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» این اراده‌ی همیشگی خدا است.

اسم این‌ها را کشورگشایی نگذارید، ما واقعاً گاهی اوقات آمادگی ظهور نداریم، حتی آمادگی تئوریک نداریم! یعنی به بچه‌های خود که می‌گوییم اگر بیاید، این آل سعود را کنار بگذارد، می‌گوید: چرا کشورگشایی؟! این‌که کشورگشایی نیست! این سرزمین، سرزمین مقدسی است، باید دست مستضعفین عالم و حجت عصر قرار بگیرد. دیار از آن کسی نیست، اگر کسی می‌خواهد در ذمه‌ی اسلام زندگی بکند، زندگی کند، با او کاری نداریم و اگر نه زمین دست حجت عصر است. اگر خارج از اراده‌های تشریحی خدا زمین را غصب کردند، باید این‌ها را بیرون کرد. اگر می‌خواهند در ذمه‌ی اسلام زندگی بکنند، حرفی نیست و آلا اگر کسی بخواهد درگیر بشود «مِنْ دِيَارِهِمْ» او را اخراج می‌کند، دیار که برای کسی نیست، زمین که برای کسی نیست!

#### مادامی که حجت عصر در سرزمینی باشد آن جا مقدس است

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ» (اعراف: ۱۲۸) آیات را نگاه کنید، «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ» زمین از آن خدا است، زمین برای هیچ کس نیست، مگر زمین ملک طلق کسی است؟ زمین از آن خدا است. «يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ» کسی را وارث می‌کند که بخواهد و خدا اراده‌ی خود را گفته که چه کسانی قرار است وارثان زمین بشوند. لذا اگر این آیه را ساده نگاه نکنید، همین سرزمین مکه. این آیه‌ی اول سوره‌ی بلد بسیار زیبا است، می‌گوید: «لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ \* وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» این سرزمین مقدس است و شایسته‌ی قسم خوردن است «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»؛ در صورتی که تو در این بلد باشی، مادامی که تو در این سرزمین هستی، سرزمین قسم خوردنی است و آلا اگر تو در این سرزمین نباشی، باید من باب «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» (نساء: ۷۵)؛ خدایا ما را از

این دیار ظالم نجات بده وگرنه یک سرزمین قداستی ندارد. قداست آن سرزمین به این است که «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»، از آن جایی که «الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ»؛ زمین باید به وارثان اصلی خود برسد، باید به حجت عصر برسد و اگر کسی مستکبر باشد، مستکبرانه بیاید حکومت بکند، این سرزمین برای او نیست، او فقط یک غاصب است.

برای همین است که ما علی رغم وجود همین آیات می‌گوییم که هم با وجود شاهد داخلی می‌گوییم که این‌ها گرفتار تیه ۴۰ ساله شدند، هم شاهد داخلی مبنی بر این که شما چرا عمالقه را از آن‌جا بیرون کردید، چرا دستور به اخراج این‌ها دادید؟ چرا می‌گویید این‌ها را بیرون کنید؟ برای این‌که حجت عصر است، به خاطر این‌که طاعت مفترض وجود دارد. این نعمت طاعت مفترض، نعمتی که اگر من از کسی اطاعت بکنم، آن اطاعت از خدا می‌شود و می‌شود در کانال ارتباط با خدا و اطاعت از خدا.

این است که این آیه باید اجتهادی دیده بشود، از آن آیاتی است که اصلاً جا دارد مستقل بیاید و مبانی تئوریک زیادی برای آن داده بشود، با گفتن آن مبانی واقعاً شیعه برای کاری که می‌خواهد بکند، آماده بشود. ما هم می‌خواهیم موسی ما بیاید، بگوید این‌ها را بیرون بریزید، این سرزمین «الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ» و این حجت عصر، من آمدم، همه را بیرون بریزید. ما هم همه را بیرون بریزیم و در دستان حجت عصر قرار بگیرد. این‌ها مبانی تئوریکی است که شیعه باید برای زمان ظهور آماده بشود.

- مگر ارضی که حجت خدا در آن باشد، مقدس نمی‌شود، چرا باید حتماً بروند آن سرزمین را بگیرند؟ می‌توانند بیایند ایران، این‌جا مقدس می‌شود.

- بالاخره آن‌جا جایی بوده که همه‌ی انبیاء می‌رفتند و می‌آمدند؛ یعنی خود مکه به هر جهت به عنوان قبله‌ی مسلمان‌ها دارای ویژگی است. یعنی این‌طور نیست که هیچ ویژگی ندارد، ویژگی دارد، منتها اگر این مکه بتکده بشود، کما این‌که در یک دوره‌هایی این اتفاق افتاد، به این ویژگی

دارد ظلم می‌شود، جایی است که قبله است و اولین بنایی است که در عالم ساخته شده است. داریم به این ویژگی ظلم می‌کنید. این سرزمین مقدّس است من باب این که انبیاء زیادی آنجا آمدند و رفتند، برای همین است که می‌خواهند این سرزمین مقدّس که الآن دیگر مقدّس بودن خود را دارد از دست می‌دهد، به دلیل این که حجّت عصر نیست، الآن تبدیل به بتکده شده است. می‌گویند وارد سرزمین مقدّس بشوید، چون در روایات ما معلوم نیست سرزمین مقدّس کجا است، این سرزمین مقدّس را از اردن احتمال دادند، فلسطین را هم احتمال دادند، یک قسمتی از یمن هم احتمالاً باشد. ولی می‌خواهم بگویم علی‌الغرض این که حتّی این ارض مقدّس منظور همین سرزمین فلسطین و بیت المقدس باشد، علی‌الغرض این است که اگر همه‌ی آیات قرآن اجتهادی دیده بشود، از آن فهمیده نمی‌شود که این سرزمین ملک طلق شما است، ما به این شبهه کار داشتیم.

- من می‌گویم اگر زمین به خودی خود مقدّس نیست، حالا یک عدّه پیامبر هم آمدند و رفتند. مثلاً امام عصر می‌خواهد بیاید صلح ایجاد بکند، امنیّت برقرار بکند. دوست داریم دعوا راه بیندازیم که چه بشود؟

- این احتیاج به جراحی دارد؛ یعنی عالم دارد به سمتی می‌رود که اصلاً از آن احادیث ظهور همین برداشت می‌شود؛ مریضی عالم به سمتی حرکت می‌کند، این که می‌گویند ظلم خیلی زیاد می‌شود؛ یعنی عالم به سمتی حرکت می‌کند که جراحی می‌خواهد. جراحی هم یعنی با قرص و این‌ها خوب نمی‌شود، جراحی هم یک قسمت بریدن و پاره کردن دارد؛ برای همین است که چیزی به نام جنگ وجود دارد؛ یعنی چیزی است که بر اساس سیستم‌های موجود نمی‌شود توصیه کرد، باید حرکت کرد و جنگید؛ یعنی باید جراحی کرد، زمین را از فساد خالی کرد، آن موقع زمین در اختیار آدم‌هایی است که هستند. ما با مستکبران عالم کار داریم، نه با مردم عالم. در آیه دارد: **«فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ»** (توبه: ۱۲) ما با ائمه‌ی کفر کار داریم نه با مردم، منتهای مراتب این ائمه‌ی کفر

دارند مردم را سپر گوشتی خود می‌کنند، ما مجبور می‌شویم با مردم هم بجنگیم و اگر نه ما با مردم کار نداریم. آن ائمه‌ی کفر را باید از بین برد تا سر چشمه‌ی حیات باز بشود، اگر مردم خواستند می‌خورند، اگر نخواستند نمی‌خورند. نگفته «إِنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ» افراد زیادی ایمان ندارند، با آن‌ها که نمی‌جنگند! «إِنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ» (همان) این‌ها پیمان ندارند، این‌ها پیمان و پروتکل و قرارداد و تبصره و ماده واحد و این چیزها را نمی‌فهمند، باید با این‌ها جنگید. این‌ها را کنار بزنیم تا مسیر باز بشود، مسیر که باز شد، آن وقت...

- نمی‌شود یک چشمه‌ی دیگر کنار آن بزنیم؟

- در حدّ تمثیل عرض می‌کنم. چشمه در کجای دنیا بزنیم؟ الآن دنیا را به فساد کشیده اند.

- من می‌گویم یک چیز دیگر هم بزنید، در آن هم تبلیغ این را بکنید.

- هم‌زمان است. یعنی این که هم‌زمان چشمه‌ی دیگری زده بشود؛ یعنی یک منطقه‌ای به عنوان منطقه‌ی عمل، از طرف خود حضرت حجّت به عنوان منطقه‌ی اولیّه‌ی حکومت شروع می‌شود و بعد از آن جا گسترش پیدا می‌کند، ولی بحث این است که اگر رفت و جنگید، گفت این زمین باید دست حجّت عصر باشد، او مقابله کرد.

### انفال اموال حجّت عصر است

اصلاً گاهی اوقات ما این معارف را قبول نداریم، شما می‌دانید که تمام ذخائر و معادن از آن امام معصوم است، این جزء معارف متقن شیعی است. آقا بگوید من می‌خواهم نفت آمریکا را بگیرم، چون جزء اموال او است، جزء اموال انفال است، خدا این‌ها را قرار داده است. در این صورت باید بجنگد، چون می‌خواهد به اموال شخصیت حقوقی خود برسد. نفت را برای مردم می‌خواهد، یعنی نفت را نمی‌خواهد که با آن چراغ‌های خود را روشن کند، نفت را برای این می‌خواهد که این ذخیره‌ی زمین به عدالت توزیع بشود. یعنی دنبال چنین چیزهایی هستیم و ان شاء الله که برسیم.<sup>۱</sup>

صلوات!

---

۱. نزدیک نیمه‌ی شعبان است، بعضی‌ها «يَخْرُتُونَ لِخُرُنْنَا وَ يَخْرُتُونَ لِفَرَحِنَا»، در همه‌ی موارد روضه می‌خوانند. چون ما این‌طور نیستیم و فکر می‌کنیم «يُفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا» باید باشد، دیگر الآن روضه نمی‌خوانیم. ما واقعاً هنوز نشان ندادیم که فرح چگونه است، یکی از ایرادات است. ما کلاً می‌دانیم چگونه بحث فرح و شادی را نفی کنیم، یعنی شما یک مجلس مولودی برگزار کنید، بعضی‌ها در مجلس مولودی روضه می‌خوانند، یعنی مجلس مولودی را تبدیل به مجلس عزا می‌کنند. این که یک چیز بی‌ربط است و چنین چیزی قابل ارائه نیست، یعنی انسان بیاید یک چنین چیزی را به جامعه ارائه بدهد. یک عده هم یک کاری می‌کنند، ما آن را هم نفی می‌کنیم، مثلاً می‌گویند، می‌خوانند و دف می‌زنند، می‌گوییم این هم نه. یک عده هم می‌رقصند که می‌گوییم آن هم نه! شما یک چیزی برای جامعه را ارائه بدهید، من به خودم عرض می‌کنم، شما هم فکر نکنید. ما بلد نیستیم، هنوز به این نتیجه نرسیدیم که می‌خواهیم با «يُفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا» چه کار بکنیم. یا اصلاً می‌خواهیم مجلس شادی داشته باشیم، چطور می‌شود یک مجلس را شاد کرد که گناه نباشد؟ آن طرف را می‌دانیم که چگونه می‌شود یک مجلس را غمناک کرد، در غمناک کردن مجلس فوق تخصص داریم. تا چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم، همه گریه می‌کنند. ولی برای آن طرف طرخی نداریم، روی این هم فکر کنیم که به نتیجه برسد، چون واقعاً جزء معضلات شده است. ممکن است افراد خاصی باشند که... مثلاً می‌گویند: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ» شما با طرائف حکمت قلب‌ها... ولی این برای همه نیست، یعنی برای همه به این معنا نمی‌شود مدام کلمات حکمت‌آمیز از گلستان سعدی برای همه بگویید. البته این‌طور می‌گویند هر کسی که در ایمان یک مقدار پیش رفته باشد، او با چیزهای کوچک به خنده می‌افتد. گاهی اوقات در مجالس علماء نشستیم. همه نشستند، آقای عالم یک لبخند می‌زند، همه به شدت می‌خندند، همه شاد می‌شوند، نمی‌فهمند چه اتفاقی دارد می‌افتد. لزومی ندارد انسان جوک‌های خلاف عرف بگوید تا شادی‌آور باشد، می‌بینید با کوچک‌ترین چیزها ممکن است انسان شاد بشود و بخندد.